

متن پرسش

سلام و احترام حاج آقا: فرموده بودید: به چیزی که می‌دانید عمل کنید تا چیزی که نمی‌دانید خدا بهتون بیاموزه. وقتی چیزی نمیدونم با اینکه صدها کتاب خوندم، چه کار کنم؟ حقیقتاً چیزی نمیدونم و با مطالعه هم چیزی به دانسته‌هام که وجود نداره اضافه نمیشه. غیر از انسانیت در امور خیلی خیلی واضح و روشن (نه موارد اختلافی) چیز دیگه ای نمیدونم. چه کار کنم؟ کاش زودتر مرگم برسه راحت بشم از این همه زجر و شکنجه و عذاب. یعنی ممکنه چیزهایی باشه که میدونم ولی فکر می‌کنم نمیدونم؟ از کجا بفهمم چه چیزهایی رو میدونم؟ فقط میدونم هستم و دارم زجر می‌کشم و میدونم غیر از خودم دیگرانی هم هستن. میدونم بودنم بیهوده نیست. ولی درباره‌ی چگونگی طی کردن راه هرچی بدونیم (مثلاً از یه حدیث یا یه آیه)، باز چیز دیگری رو نمیدونیم و ممکنه اشتباه کنیم. این یعنی درواقع نمیدونیم چطور مسیر رو طی کنیم. موافقید شما؟ پس یعنی ما نمیدونیم و خیال می‌کنیم میدونیم. التماس دعا دارم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این مائیم و حضور هرچه بیشتر در پیش خود به عنوان «حضور بیکرانه اکنون جاودانه» و هر آنچه بیاموزیم، باید این نوع حضور و این نوع بودن را که جهانی است در نزد خود برایمان ملموس و محسوس شود که همان حضور جاودانه ما است. از این جهت باید آموخته‌های ما جهت‌دار باشد و ما را بیشتر با ابعاد متعالی خودمان آشنا کند به همان معنایی که فرمودند: «ای نسخه عالم الهی که تویی / ای آینه جمال شاهی که تویی. بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست / از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی». حال مائیم و چنین جهانی که حضرت پروردگار خودش با تعلیم اسمای حسنائش ما را با خود آشنا کرده و همه چیز حکایت از آن می‌کند که ما در جهان خودمان با خودمان و با دیگران حاضریم. دیگر، چه چیزی بالاتر از این! «زیر دریا خوش بُود یا روی او / قهر او دلکش بود یا مهر او». اساساً دیگر تنهایی و سختی معنا می‌دهد؟! موفق باشید